



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۱۸/دی/۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب مطلق و مشروط - مصادف با: ۸ ربیع الثانی ۱۴۳۸

ادله عدم امکان رجوع قید به هیئت - کلام صاحب

منتقی الاصول در مورد دلیل اول

جلسه: ۴۵

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

کلام صاحب منتقی الاصول

همانطور که در جلسات قبل بیان شد؛ در مورد دلیل اول قائلین به عدم امکان رجوع قید به هیئت اشکالاتی مطرح شد که مورد تعرض و بررسی قرار گرفت. اما بعضی از بزرگان اساساً معتقد است، روح دلیل اول که توسط مرحوم شیخ انصاری بیان شده است، توسط اعلام درک نشده، لذا جواب هایی که به ایشان داده شده هیچ کدام نمی تواند مشکلی که توسط مرحوم شیخ انصاری بیان شده را حل کند. و حتی راه حل خود مرحوم شیخ انصاری مبنی بر رجوع قید به ماده نیز نمی تواند این مشکل را حل کند. به نظر صاحب کتاب منتقی الاصول محقق خراسانی، محقق اصفهانی و محقق خوبی در درک واقعی این اشکال از یک نکته مهم غفلت کردند.^۱ هر چند محقق نایینی در بعضی عباراتشان به این نکته اشاره کرده اند.

به عبارت دیگر تا کنون یک دلیل از ادله قائلین به عدم امکان رجوع قید به هیئت توسط مرحوم شیخ انصاری بیان شد که از ناحیه اعلام، شش اشکال به ایشان وارد شد که در جلسات قبل آن اشکالات را بیان و بررسی نمودیم. اما صاحب کتاب منتقی الاصول مطلب دیگری را ادعا می کند و سعی دارد مشکل را به نحو دیگری حل کند.

دلیل اول عبارت بود از:

صغری: معنای حرفی جزیی است.

کبری: جزیی قابل تقييد نیست.

نتیجه: هیئت قابل تقييد نیست. لذا امکان تقييد هیئت توسط قید نمی باشد.

در پاسخ به این دلیل محقق خراسانی، محقق نایینی، محقق اصفهانی و محقق خوبی هر یک از راهی جدا گانه وارد شدند تا مشکل مطرح شده توسط مرحوم شیخ انصاری را حل کنند. اما صاحب کتاب منتقی الاصول می فرماید: هیچ یک از راه حل های بیان شده توسط اعلام مشکل را حل نمی کند، زیرا به اصل مشکل توجه نشده است.

ایشان می فرمایند: به طور کلی در هر جمله شرطیه، یک شرط و جزاء وجود دارد و آن چه که به هم ربط پیدا می کند عبارت است از دو مفهوم ترکیبی. مثلاً در «إن جاء زيد یجی عمر» شرط عبارت است از «إذا جاء زيد» و جزاء نیز عبارت است «یجی عمر» در این مثال جزاء معلق بر شرط شده (یعنی مجی عمر معلق بر مجی زید گردیده) یعنی اگر زید بیاید عمر نیز می آید. پس آمدن

^۱ منتقی الاصول، ج ۲، ص ۱۳۶ تا ۱۴۰.

عمر منوط به آمدن زید گردیده. مفاد تعلیق جزاء بر شرط مورد قبول همه اصولیون است و همه معتقدند که مفاد جمله شرطیه عبارت است از تعلیق جزاء بر شرط، اما این که منشاء و سبب تعلیق چه چیزی است مورد اختلاف است. بعضی می گویند این ناشی از ادات شرط است و برخی معتقدند نفس ترتیب جزاء و شرط موجب این معنا است.

لذا در جملات شرطیه آن چه که بینشان ارتباط ایجاد می شود، عبارت است از دو مفهوم ترکیبی، یک مفهوم ترکیبی در ناحیه جزاء و یک مفهوم ترکیبی در ناحیه شرط، مفهوم ترکیبی جزاء در مثال بیان شده «مجعی عمر» است و مفهوم ترکیبی شرط «مجعی زید» و «مجعی عمر» معلق بر «مجعی زید» شده. «مجعی عمر» غیر از خود «مجعی» است. «مجعی زید» غیر از خود «مجعی» است. زیرا «مجعی» یعنی آمدن که دارای یک معنای اسمی است. اما «مجعی عمر» و «مجعی زید» یک هیئت هستند که دارای معنای حرفی می باشند. لذا «مجعی عمر» و «مجعی زید» غیر از مطلق و کلی «مجعی» است که دارای یک معنای اسمی است.

بر این اساس وقتی گوینده خبر از «اذا جاء زید یجعی عمر» می دهد، نمی داند که آیا حقیقتاً زید می آید یا خیر تا بخواهد بگوید حقیقتاً عمر می آید، بلکه خبر او «آمدن عمر معلقاً علی آمدن زید است» و در این صورت بین دو جزء جمله شرطیه یک ربطی ایجاد شده و طرفین این ربط نیز همان گونه که قبلاً اشاره شد مفهوم ترکیبی اند.

منظور از مفهوم ترکیبی عبارت است از ایجاد یک نسبت. یعنی زمانی که می گوئیم «مجعی عمر» مرتبط با «مجعی زید» است مقصود از «مجعی عمر» یک مفهوم ترکیبی است که از ارتباط بین «مجعی» و «عمر» ترکیب شده، همچنین در مثل «مجعی زید»، «مجعی» به تنهایی مفهوم ترکیبی نیست، «زید» نیز به تنهایی مفهوم ترکیبی نیست. ولی زمانی که یک ارتباطی بین «مجعی» و «زید» بوجود آید یک مفهوم ترکیبی شکل می گیرد. پس در جمله شرطیه در واقع دو طرف وجود دارد که هر دو طرف مفهوم ترکیبی هستند و با بیان آن ها به صورت شرط و جزاء یک ربطی بین آن دو مفهوم ترکیبی ایجاد می شود، به خلاف جمله های غیر شرطی که در آن ها مثلاً گفته می شود «جاء زید» یا «جاء عمر» که تنها خبر از آمدن زید یا عمر می دهد، اما زمانی که گفته می شود «اذا جاء زید یجعی عمر» بین «مجعی زید» و «مجعی عمر» یک ارتباط ایجاد می شود و «مجعی عمر» معلق بر «مجعی زید» می شود.

معنای خود شرط و جزاء اگر به صورت جداگانه و بدون این که بینشان ربط ایجاد شود مفهوم ترکیبی نیست ولی زمانی که با ادات شرط می آیند یک ارتباطی بینشان ایجاد می شود. پس هم جمله شرط یک مفهوم ترکیبی دارد و هم جمله جزاء.

مفاهیم ترکیبی هم از معانی حرفیه می باشند و هر مفهوم ترکیبی خودش یک معنای حرفی است مثل «مجعی زید» و «مجعی عمر». آن گاه اگر جمله شرط و جمله جزاء را در جملات شرطیه دو مفهوم ترکیبی بدانیم، از آن جا که ربط بین دو مفهوم ترکیبی ممکن نیست دچار اشکال می شویم. زیرا چیزی که خودش معنای حرفی است نمی تواند به یک معنای حرفی دیگر ربط داده شود یا چیزی که خودش معنای حرفی است نمی تواند معنای حرفی دیگر را تقیید کند.

پس به نظر ایشان اصل و روح دلیل اول که توسط مرحوم شیخ انصاری بیان شده است این است که چون در جملات شرطیه بین دو مفهوم ترکیبی ایجاد رابطه می کنیم و از طرفی چون مفاهیم ترکیبی همه از معانی حرفی هستند، ربط دادن دو مفهوم ترکیبی یا دو معنای حرفی ممتنع است. یعنی در جملات شرطیه ای که در شریعت وارد شده، امکان ایجاد رابطه بین شرط و جزاء نیست. و نمی توانیم مفهوم ترکیبی جزاء را معلق بر معنای مفهومی شرط کنیم. زیرا امکان ارتباط بین دو معنای حرفی نیست. بلکه حرف و معنای حرفی می تواند بین دو معنای اسمی ارتباط ایجاد کند یا این که یک معنای اسمی را مقید کند، اما معنای حرفی نمی تواند معنای

حرفی دیگر را مقید کند. لذا ایشان می فرماید: اگر جمله شرطیه را این گونه تحلیل کردیم، علی جمیع المبانی در باب حروف این تقييد ممتنع است. یعنی آن چه که محقق خراسانی، محقق نایینی، محقق خوبی و محقق اصفهانی در باب حروف و هیئات فرمودند، هیچ کدام کارایی ندارد.

لذا به نظر ایشان پاسخ محقق خراسانی مبنی بر این که موضوع له حروف مانند اسماء عام می باشد صحیح نیست. همانطور که در اشکال اول بیان شد محقق خراسانی به دلیل اول مرحوم شیخ انصاری اشکال نموده اند که وضع در حروف و هیئات مثل اسماء عام و موضوع له آن نیز عام است. لذا زمانی که موضوع له عام باشد امکان مقید کردن آن نیز می باشد. پس هیئت می تواند مقید شود. زیرا موضوع له آن عام و کلی است.

همچنین پاسخ محقق اصفهانی به دلیل اول نیز صحیح نیست زیرا محقق اصفهانی فرمود معنای حرفی نوعی از وجود رابط است و وجود رابط، نوع چهارمی از وجود است و وجود نمی تواند مقید شود.

یا آن چه که محقق خوبی بیان کردند مبنی بر اینکه حروف وضع شده اند برای تضييق معانی اسمیه. زیرا معانی اسمیه کلی و دایره آن ها وسیع است. لذا برای اینکه قابل فهم شوند و یک فرد خاص و حصه خاص به مخاطب منتقل شود، حروف و معانی حرفیه اختراع شدند تا آن معانی کلی را ضیق کند تا بتواند منطبق بر یک فرد خاص شود. پس وضع حروف و هیئات برای تضييق معانی اسمیه است و این گونه نیست که قابل تقييد نباشند.

یا آن چه که محقق نایینی بیان کرده اند مبنی بر این که موضوع له در حروف نه آن چه که مشهور گفته اند می باشد، نه آن چه که محقق خراسانی بیان کرده اند. بلکه موضوع له حروف نسبت کلامی است که این نسبت کلامی قابل تضييق است و قابل تقييد است. صاحب منتقی الاصول می فرماید: هیچ کدام از مبانی در وضع باب حروف و هیئات در ما نحن فیه راه گشا نیست. هر چند این اعلام در پاسخ به مرحوم شیخ انصاری بر این مبانی تکیه نموده اند اما همانطور که در جلسات قبل بیان شد، تمامی این اشکالات مبنایی می باشند ولی صاحب منتقی الاصول می فرماید: حتی طبق این مبانی نیز مشکلی که در رجوع قید به هیئت است حل نمی شود. به عبارت دیگر طبق هیچ یک از مبانی پنج گانه ای که بیان شد، امکان تقييد هیئت نیست زیرا:

مطابق قول محقق خراسانی که قائل به عام بودن معنای حرفی شدند و سپس نتیجه گرفتند که هیئات نیز قابل تقييد می باشند باید گفت: خود محقق خراسانی بین معنای اسمی و معنای حرفی فرق گذاشته اند. ایشان می فرماید: درست است که موضوع له در حروف و اسماء عام است، اما در لحاظ آن ها فرق دارند چون لحاظ در معنای اسمی استقلالی است ولی در معنای حرفی آلی است. حال اگر فرقی که توسط محقق خراسانی بیان شده را در نظر بگیریم و بگوییم لحاظ در معنای حرفی آلی است و در معنای اسمی استقلالی، باز هم ربط بین دو مفهوم ترکیبی یا دو معنای حرفی که هر دو لحاظ شان آلی است امکان ندارد. زیرا هر چند موضوع له حروف و هیئات عام است و لذا قابل تقييد است اما خود ایشان در فرق معنای اسمی و حرفی می فرماید: فرق بین معنای اسمی و حرفی در آلیت لحاظ و استقلالیت لحاظ است. در معنای حرفی لحاظ آلی و طریق است و در معنای اسمی خودش استقلالا مورد نظر است. حال اگر لحاظ معنای حرفی آلی باشد چگونه می توانیم بگوییم یک معنای حرفی با لحاظ آلی مرتبط به یک معنای حرفی دیگر با لحاظ آلی می شود. لازمه این سخن اجتماع دو لحاظ آلی است که معقول نیست.

مطابق مبنای محقق نایینی که موضع له حروف و هیئات را نسبت های کلامیه می دانند نیز امکان رجوع قید به هیئت نیست. زیرا این نسبت های کلامی، از سنخ مفاهیم نیستند بلکه از سنخ وجود می باشند و لذا قابل تقیید به یکدیگر نیستند.

مطابق مبنای محقق خوبی که موضوع له معنای حرفی را تضييق معانی اسمی می دانند و معتقدند که حروف برای تضييق معانی اسمیه وضع شده اند نیز امکان حل این مشکل نیست. زیرا این هیئات و حروف برای مفهوم تضييق وضع نشده اند چون مفهوم تضييق معنای اسمی نیست بلکه برای واقع تضييق وضع شده اند و واقع تضييق دیگر قابل تقييد و ربط نیست چون قابلیت سعه و ضيق ندارد. یعنی «مجبى زید» یک مصداق است و «مجبى عمر» یک مصداق دیگر است. لذا امکان ایجاد ارتباط بین این دو جزء نیست.

پس به طور کلی صاحب کتاب منتقى الاصول معتقد است اشکال اساسی که مانع رجوع قید به هیئت است عبارت است از این که ما یک جمله شرطیه داریم که متشکل از شرط و جزاء است و هم شرط و هم جزاء هر کدام یک مفهوم ترکیبی هستند. حال ما قصد داریم با جمله شرطیه بین آنها ربط ایجاد کنیم در حالی که ایجاد ربط بین دو معنای ترکیبی که هر دو معنای حرفی هستند امکان ندارد.

«الحمد لله رب العالمين»